

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

تقدیمی بر خرد سیاسی

بررسی تحلیلی فوکو از طرز تفکر دولت مدرن

تألیف:

توماس لمکه

مترجمان:

دکتر یونس نوربخش

محبوبه شمشادیان

فهرست مطالب

۹	سخن ناشر.....
۱۱	سخن نخست.....
۱۳	مقدمه مترجم.....
۲۰	پی‌نوشت‌ها.....
۲۱	پیشگفتار.....
۲۳	پی‌نوشت‌ها.....
۲۵	مقدمه: تناقض‌نماها، تناقض‌ها، ابهامات- نظام گفتمان به مثابه گفتمان نظام.....
۵۳	پی‌نوشت‌ها.....
۵۷	فصل ۱. فیزیک خرد قدرت.....
۵۷	۱-۱. از دیرینه‌شناسی دانش تا مسئله قدرت.....
۵۸	۱-۱-۱. مسئله دانش.....
۶۴	۱-۲-۱. نظریه‌ای کلی در باب شیوه عمل گفتمانی.....
۶۷	۱-۳-۱. گفتمان و قدرت.....
۷۰	۲-۱. تبارشناسی قدرت.....
۷۳	۱-۲-۱. نبردهای روزانه بر اساس - می ۱۹۶۸.....
۷۶	۲-۲-۱. گروه اطلاعات زندان.....
۷۸	۳-۲-۱. نقد و بحران: پرسش زندان.....
۸۱	۳-۱. انضباط به مثابه تشریح سیاسی بدن.....
۸۵	۱-۳-۱. زندان به مثابه فناوری: انضباط.....
۸۶	۱-۱-۳-۱. قدرت اقتصاد و اقتصاد قدرت: انضباط و سرمایه‌داری.....
۸۸	۲-۱-۳-۱. تفاهم و بدن - انضباط و حقوق.....
۹۰	۳-۱-۳-۱. تولد علوم انسانی.....

- ۹۳..... ۲-۳-۱. زندان به مثابه خط‌مشی: جرم
- ۹۴..... ۱-۲-۳-۱. سیاست مجازاتی از نوع دیگر
- ۹۷..... ۲-۲-۳-۱. قضاوت طبقات و جرم
- ۱۰۱..... ۴-۱. فرضیه نیچه
- ۱۰۲..... ۱-۴-۱. آن سوی سرکوب اجتماعی و ایدئولوژی: ایده و فکر اصلی قدرت-دانش
- ۱۰۹..... ۲-۴-۱. مقام پادشاه-نگرش حقوقی قدرت
- ۱۱۳..... ۳-۴-۱. جنگ و مبارزه - نگرش راه‌بردی قدرت
- ۱۱۸..... ۵-۱. "انضباط" تحلیل قدرت
- ۱۲۰..... ۱-۵-۱. سوژه گی و مقاومت
- ۱۲۱..... ۱-۱-۵-۱. سوژه گی و پیروی
- ۱۲۵..... ۲-۱-۵-۱. قدرت و مقاومت
- ۱۲۷..... ۲-۵-۱. فیزیک خرد و کلان قدرت
- ۱۳۳..... پی‌نوشت‌ها
- ۱۵۵..... فصل ۲. طرز تفکر دولت
- ۱۵۵..... ۱-۲. از انضباط تا حکومت
- ۱۵۷..... ۱-۱-۲. فرضیه سرکوب
- ۱۶۰..... ۲-۱-۲. فرضیه جنگ
- ۱۶۲..... ۳-۱-۲. مسئله زیست - قدرت
- ۱۶۲..... ۴-۱-۲. انضباط و زیست - قدرت
- ۱۶۴..... ۱-۴-۱-۲. زمان
- ۱۶۴..... ۲-۴-۱-۲. اهداف و ابزار
- ۱۶۵..... ۳-۴-۱-۲. مکان‌ها
- ۱۶۷..... ۵-۱-۲. زیست - قدرت و الگوی جنگ
- ۱۷۰..... ۶-۱-۲. مفهوم دولت
- ۱۷۶..... ۲-۲. تبارشناسی دولت مدرن
- ۱۷۷..... ۱-۲-۲. حکومت روان‌ها - روحانیت مسیحی
- ۱۸۱..... ۲-۲-۲. حکومت انسان‌ها
- ۱۸۳..... ۱-۲-۲-۲. منطق دولت
- ۱۸۸..... ۲-۲-۲-۲. پلیس
- ۱۹۲..... ۳-۲-۲-۲. نقد فیزیوکراتی
- ۱۹۶..... ۳-۲-۲. هنر حکومت لیبرال
- ۱۹۹..... ۱-۳-۲-۲. آدام اسمیت: دست نامرئی

فهرست مطالب □ ۷

۲۰۲	۲-۳-۲-۲. دیوید هیوم: سوژه گی و علاقه.....
۲۰۵	۲-۳-۲-۲. آدام فرگوسین: جامعه بورژوازی.....
۲۰۷	۴-۲-۲. برنامه ریزی امنیت.....
۲۰۸	۱-۴-۲-۲. آزادی و امنیت.....
۲۱۱	۲-۴-۲-۲. حاکمیت- انضباط- امنیت.....
۲۱۵	۳-۲. حکومت اجتماع: اختراع جامعه.....
۲۱۷	۱-۳-۲. حکومت فقر- پریش جامعه.....
۲۱۹	۱-۱-۳-۲. حقوق و اخلاقیات.....
۲۲۳	۲-۱-۳-۲. کار و فقر.....
۲۲۶	۳-۱-۳-۲. اقتصاد اجتماعی و پدرسالاری.....
۲۳۰	۲-۳-۲. تولد جامعه امنیتی.....
۲۳۲	۱-۲-۳-۲. سیاست حادثه.....
۲۳۴	۲-۲-۳-۲. فناوری بیمه.....
۲۳۶	۳-۲-۳-۲. دانش جامعه شناسی.....
۲۳۶	الف. ثابت احتمالات.....
۲۳۸	ب. حاکمیت و همبستگی.....
۲۴۰	۳-۳-۲. دفاع جامعه.....
۲۴۲	۱-۳-۳-۲. از جنگ نژادها تا نژادگرایی دولتی.....
۲۴۶	۲-۳-۳-۲. افراد خطرناک و طبقات خطرناک.....
۲۵۱	۳-۳-۳-۲. پزشکی اجتماعی.....
۲۵۴	۴-۲. حکومت افراد: نئولیبرالیسم.....
۲۵۷	۱-۴-۲. نابرابری برای همه یکسان است - اُردو لیبرالها و مدل آلمان.....
۲۶۱	۲-۴-۲. جامعه به مثابه شکلی از اقتصاد- مکتب شیکاگو.....
۲۶۶	۳-۴-۲. استقلال و هدایت خود.....
۲۷۲	پی نوشتها.....
۳۰۵	فصل ۳. سیاست و علم اخلاق.....
۳۰۵	۱-۳. از تاریخ جنسیت تا تبارشناسی علم اخلاق.....
۳۰۸	۱-۱-۳. فناوری های خود.....
۳۱۱	۲-۱-۳. سوژه گی و تجربه.....
۳۱۵	۳-۱-۳. اخلاق و علم اخلاق.....
۳۱۹	۲-۳. تبارشناسی سوژه مدرن.....
۳۲۳	۱-۲-۳. زیباشناسی وجود: هنر زندگی در یونان کلاسیک.....

- ۳۲۹..... ۲-۲-۳. فرهنگ خود: علم اخلاق هلنی - رومی
- ۳۳۴..... ۳-۲-۳. تعبیر امیال: اخلاق و علم اخلاق در مسیحیت
- ۳۳۹..... ۳-۳. سوژه گی و قدرت
- ۳۴۰..... ۱-۳-۳. سوژه گرایی مطلق
- ۳۴۴..... ۲-۳-۳. قدرت به مثابه "هدایت رهبری"
- ۳۴۸..... ۱-۲-۳-۳. قدرت و حاکمیت
- ۳۵۲..... ۲-۲-۳-۳. روش های آزادی و شکل های مختلف مقاومت
- ۳۵۶..... ۳-۳-۳. جمله معترضه: انقلاب ایران
- ۳۵۸..... ۱-۳-۳-۳. حکومت اسلامی
- ۳۶۰..... ۲-۳-۳-۳. تقاضای عمومی / اراده جمعی
- ۳۶۲..... ۳-۳-۳-۳. معنویتی سیاسی
- ۳۶۴..... ۴-۳-۳-۳. انقلابی در "عصر به دور از معنویت"
- ۳۶۷..... ۴-۳. مسئله حقیقت
- ۳۶۹..... ۱-۴-۳. سیاست حقیقت
- ۳۷۲..... ۲-۴-۳. تاریخ حقیقت: نام انگاری تاریخی
- ۳۷۹..... ۳-۴-۳. مفهوم طرح مسئله
- ۳۸۲..... ۴-۴-۳. توهم و ساخت
- ۳۸۵..... ۵-۳. پاسخی به یک پرسش: نقد چیست؟
- ۳۸۶..... ۱-۵-۳. تبارشناسی نقد
- ۳۸۹..... ۲-۵-۳. روشنگری چیست؟
- ۳۹۳..... ۳-۵-۳. جایگاه نقد
- ۳۹۹..... ۴-۵-۳. بلوغ چیست؟
- ۴۰۳..... ۵-۵-۳. به جای یک خاتمه (اتمام حجت)
- ۴۰۸..... پی نوشت ها
- ۴۳۹..... منابع و مأخذ
- ۴۶۱..... واژه نامه نقد خرد سیاسی
- ۴۷۷..... نمایه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم. سوره مبارکه النمل. آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق (ع) که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی‌ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق(ع) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که بیش از «ربع قرن» تجربه دارد و هم اکنون ثمرات نیکوی این شجره طیبه در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود در طلیعه دور جدید فعالیتش بتواند به توسعه و تقویت آنها در پرتو عنایات حضرت حق تعالی، اهتمام ورزد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند- درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق(ع) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه

سخن نخست

«آن چه از فیلسوفان انتظار می‌رود، پای‌بندی به اخلاق است؛ به مثابه یک نظام، همراه با اصول و احکام استنتاج‌شده از آن، با نتیجه‌گیری‌های منطقی و قاطع، کاربردی و مطمئن در مورد هر معضل اخلاقی [...] از کسی که در پذیرش اخلاقی با این ویژگی‌ها تردید کند مصرا نه خواسته می‌شود تا خود اصلی کلی برای اخلاق ارائه کند. اگر اندیشه‌ای نخواهد صرفاً دستورالعمل‌های کنونی حاکم را بپذیرد، این امر برایش بسیار مطمئن‌تر، جهانشمول‌تر و قاطعانه‌تر از توجیه صرف اندیشه‌های حاکم قبلی است. اگر تو قدرت حاکم را ناعادلانه می‌دانی، آیا مقصود تو این است که هیچ قدرتی حاکم نباشد و بحران حاکم شود؟ [...] کوشش برای رها شدن از تنگنای این یا آن، تردید نسبت به اصلی انتزاعی و قاطع و ثابت قدم بودن در امری بدون داشتن یک نظریه، از جمله مسائلی هستند که به راحتی قابل درک و تحمل نیستند.»

(هورکهایمر/آدورنو ۲۱۳/۲۱۲، ۱۹۶۹)

«باید خود را در جانب دیگر یعنی "جانب درست" قرار دهیم، اما به این منظور که بکوشیم خود را از سازوکارهایی کنیم که همواره دو جانب را مطرح می‌کنند تا از این طریق بتوانیم وحدت کاذب، یعنی "طبیعت" موهوم طرف مقابل جناحی را که به جانبداری از آن برخاسته‌ایم، از میان برداریم.»

(فوکو ۱۹۲، K، ۱۹۷۷)

مقدمه مترجم

در این مقدمه فرصتی شد تا ابتدا مروری به شخصیت علمی و اجتماعی اندیشمند بزرگ فرانسوی، فوکو داشته باشیم و آن‌گاه نگاهی به نویسنده‌ی این کتاب و ویژگی‌های آن بیفکنیم و در پایان تقدیر و تشکری از همکارانم داشته باشم.

پل میشل فوکو در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در شهر پواتیه^۱ فرانسه متولد شد. پدرش پل آندره، پزشک و مادرش آنه ماری مالاپرت نام داشت. پل آندره یک جراح و آناتومیست معروف بود که در سال ۱۹۲۴ با آنه ماری ازدواج کرد. خانواده پدر وی کاتولیک مؤمن بودند. پس از یک سال آن‌ها صاحب فرزند دختر شدند. در سال ۱۹۳۳ برادر دیگرش به دنیا آمد که بعدها جراح شد. در سال ۱۹۳۶ میشل که در مدرسه هنری چهارم^۲ کلاس ششم را می‌گذراند، اولین بچه‌های فراری از اسپانیا را ملاقات کرد. در سال ۱۹۴۰ به دلیل وضعیت آشفته و جنگی بسیاری از معلمان و دانش‌آموزان از پاریس به پواتیه فرار کردند. بنابراین، مدارس نامنظم شده بودند. در سال ۱۹۴۲ پل میشل با موافقت ویژه توانست بخش اول دیپلم فرانسوی خود را زودتر سپری کند. از آن جایی که معلم فلسفه او از کالج سنت‌استنیس لاس اخراج شد، بنابراین، مادرش او را نزد استاد فلسفه خصوصی بنام لویز گیرارد که بعدها به دلیل اظهاراتش درباره منشور کمونیستی معروف شد، فرستاد. او در سال ۱۹۴۶ توانست وارد مدرسه عالی سوپریو^۳ شود و به تحصیل روانشناسی و فلسفه پردازد. در آن‌جا اساتید بزرگی در فلسفه و روانشناسی تدریس می‌کردند. فوکو یکبار در سال ۱۹۴۸ و بار دیگر در سال ۱۹۵۰ اقدام به خودکشی کرد و به همین دلیل مدتی تحت مراقبت و درمان قرار گرفت. او به دلیل ضعف بینایی از خدمت سربازی معاف شد. فوکو گرایشات همجنس‌بازی داشت. وی

در سال ۱۹۴۹ لیسانس خود را در روانشناسی به پایان رساند. در این ایام او با احزاب کمونیستی ارتباط برقرار کرد، امری که در آینده برایش مشکلات زیادی فراهم آورد. سپس در سال ۱۹۵۱ به این فکر افتاد که به منظور اتمام تحصیلاتش فرانسه را به قصد دانمارک ترک نماید.

فوکو به تدریج مکتب کمونیسم را رها کرد و به اندیشه‌های فلاسفه آلمان، هایدگر، هوسرل و نیچه رو آورد. او تحت تأثیر نیچه و مخالف ایده سارتر بود. در این سال او مجوز تدریس در فلسفه و موضوع سکس را به دست آورد و مطالعات گسترده‌ای را در خصوص روانشناسی و بیماری‌های روانی آغاز کرد و در بیمارستان‌های روانی به کار پرداخت. وی در سال ۱۹۵۴ در کتاب «روانشناسی و بیماری‌های روانی» نتیجه روانشناسی واقعی را چنین تبیین می‌کند: "روانشناسی همچون سایر علوم انسانی باید برای رهایی بخشیدن انسان از از خودبیگانگی، هدف معینی را مشخص کند".

در سال ۱۹۵۴ سمت تدریس و ریاست خانه فرانسوی‌ها در اوپسالا^۴ به او پیشنهاد شد. این سمت‌ها؛ سمت‌های مهمی در ارتباط با امور فرهنگی بودند. در پائیز ۱۹۵۵ او پست پیشنهادی دانشگاه اوپسالا^۵ را پذیرفت و در عین حال روابط خارجی فرهنگی فرانسه را نیز از نو سازماندهی کرد. در این ارتباط واشینگتن، مسکو و استکهلم (به خاطر جوایز نوبل) مراکز مهمی بودند. او در طول زندگی‌اش علاقه شدیدی نسبت به موضوعات و سازمان‌های فرهنگی نشان می‌داد.

از آن جایی که دوران تحصیل دکتری او طولانی شد، تصمیم گرفت در سال ۱۹۵۷ برای اتمام دکتری به سوئد برود. رساله او درباره تاریخ دیوانگی از طرف استادش که ژيرو پوزیتیویست شدید بود، مردود شناخته شد. فوکو در اوایل اکتبر ۱۹۵۹ برای سه سال به قصد سفر به آلمان، ورشو را ترک کرد تا در هامبورگ مدیریت انستیتوی فرانسوی^۶ را به عهده بگیرد.

میشل فوکو در سال ۱۹۶۰ دومین رساله‌اش را که با عنوان «ایجاد و ساختار انسان‌شناسی کانت» ترجمه شده بود^۷، نوشت. این تز هیچ وقت به چاپ نرسید و در کتابخانه سوربون باقی ماند. او دوباره به پاریس بازگشت و کارش را در دانشگاه کلرمنت فراند^۸ آغاز کرد. در سال ۱۹۶۱ او از دو تز خود یعنی «آنتروپولوژی کانت» و «جنون و عقل» دفاع کرد و دکتری خود را در فلسفه اخذ نمود. فوکو در سال ۱۹۶۷

برای مدتی به تونس رفت و در آنجا سخنرانی‌های متعددی ارائه کرد. در این روزها کتاب «دیوانگی و تمدن» را نوشت و در سال ۱۹۷۰ هم دعوت نامه‌ای از دانشکده ادبیات فرانسه (دانشگاه بوفالوی آمریکا) که مرکز دانشجویان فرانسوی بود دریافت کرد. در آن زمان دانشگاه‌های آمریکا نیز شاهد اعتراضات بر ضد تحقیقات نظامی بودند. او نیز از حرکت‌های گروه‌های سوسیالیستی دانشجویی حمایت کرد. وی در سال مذکور به ریاست بخش «تاریخ سیستم‌های فکری» دانشگاه «کولژ دو فرانس» انتخاب شد و به فرانسه بازگشت و با سمت پروفسور به تدریس در این دانشگاه پرداخت. این بار او بیشتر به موضوع قدرت توجه داشت و سرانجام در سال ۱۹۸۴ چشم از جهان فرو بست.^۹ فوکو در فاصله شهریور - آبان ۱۳۵۷ به درخواست یک روزنامه ایتالیایی، روزنامه مشهور «کوریولاسرا» دو بار به ایران سفر کرد و مقالات متعددی راجع به انقلاب اسلامی ایران و عظمت آن در این روزنامه به چاپ رساند که حاصل این سفرها به صورت کتابی تحت عنوان «ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند» توسط نشر هرمس به چاپ رسیده است.

برخی از آثار و مقالات فوکو نیز به فارسی ترجمه شده و بعضی از نقد و بررسی‌ها که در این خصوص صورت گرفته نیز به چاپ رسیده است. از جمله آن‌ها «نیچه، فروید، مارکس»، «نقد چیست» و «سوژه و قدرت» می‌باشد. انتشارات پیکادو در آمریکا نیز انتشار ترجمه انگلیسی سخنرانی‌های میشل فوکو را در دوفرانس در فاصله سال‌های ۱۹۷۱ تا زمان مرگش در ۱۹۸۴ را آغاز کرده است. تا کنون دو کتاب از این مجموعه با نام‌های «نابهنجار» حاوی سخنرانی‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۵ و «از جامعه باید دفاع کرد»، حاوی سخنرانی‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶ منتشر شده است.

روشی که فوکو برای بررسی پدیده‌ها به کار می‌گیرد، روش دیرینه‌شناسی و تبارشناسی است. دیرینه‌شناسی شیوه تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل‌گفتمان‌ها در علوم انسانی است. برخلاف مورخان که به پیوستگی‌های تاریخی توجه دارند، این روش بر گسست‌ها و قواعد گفتمانی تشکیل‌اندیشه و اصول تحول درونی در حوزه معرفت تاریخی تأکید دارد. از این رو دیگر نمی‌توان از تاریخ کلی که بر اساس یک اصل مرکزی است سخن گفت، بلکه تاریخ عمومی که بیشتر بر پراکندگی توجه دارد، مبنای قرار می‌گیرد. دیرینه‌شناسی روش توصیف نقش‌ها و تحلیل شرایطی است که در آن این

نقش‌ها عمل می‌کنند. به این‌سان تبارشناسی، تاریخی‌بودن پدیده‌ها و اموری که فاقد تاریخ تلقی شده‌اند را بازمی‌نمایاند و نشان می‌دهد که دانش وابسته به زمان و مکان است. فوکو تحت تأثیر نیچه و هایدگر، به رابطه میان دانش، قدرت و حقیقت علاقه‌مند شد. از نظر او به‌طور کلی دانش و قدرت در طول تاریخ متقابلاً مولد و سازنده یکدیگر بوده‌اند. به تعبیر فوکو دانایی و معرفت، اموری تاریخی‌اند و شکل‌گیری حوزه‌های معرفتی در دوره‌های مختلف اهداف خاصی داشته است که نمی‌توان آن‌ها را عمومیت بخشید و "حقیقت" یکی از صورت‌های قدرت است. فوکو معتقد است قدرت بیشتر عمل می‌کند تا این که در اختیار کسی باشد. قدرت امتیاز یا محفوظ طبقه حاکمه نیست، بلکه اثر مجموعه موقعیت‌های استراتژیک آن طبقه است از طرف دیگر این قدرت، منحصرأ به صورت نوعی اجبار یا ممنوعیت برای کسانی که در اختیارش ندارند عمل نمی‌کند؛ بلکه قدرت آن‌ها را احاطه می‌کند، از آن‌ها و از میان آن‌ها می‌گذرد؛ بر آن‌ها تکیه می‌کند، درست مثل خود آن‌ها که در نبردشان علیه این قدرت بر وسایلی نظیر نظارت و تنبیه تکیه می‌کنند که قدرت بر آن‌ها اعمال می‌شود.

او به فرایند اجتماعی آفرینش گروه‌هایی مانند دیوانگان یا بزهکاران و بعدها به مسئله جنسیت توجه کرد. برای مثال در کتاب خویش با عنوان جنون و تمدن، که تز دکتری وی است، نشان می‌دهد که دیوانگی مقوله‌ای است اجتماعی و نه صرفاً روان‌پزشکی. فوکو می‌کوشید تا دریابد که دیوانگان چرا و چگونه از جامعه دور نگاه داشته می‌شوند و در نهادهای ویژه‌ای مراقبت و گاه درمان می‌گردند؟ پاسخ این سؤالات را فوکو در گرو درک دستگاه معرفتی مدرن که امروزه حاکم است می‌داند. به واقع اهمیت و اصالت یافتن روش‌ها و دانش‌های عقلانی نوین اقتضاء می‌کنند که دیوانگان از جامعه رانده و دور گردند. از این رو، تاریخ دانش‌ها به گمان فوکو تاریخ عقلانیت است. او نشان می‌دهد با سلطه مدرنیته قدرت در پیوند با دانش روان‌پزشکی، دیوانگان را از جامعه جدا کرد تا بیش از هر چیز خرد را محافظت کرده باشد. از نظر او دیوانگی ساختی اجتماعی است، نه مقوله‌ای روانشناسانه و بنابراین نمی‌توان به نحو جهانشمول آن را تعریف کرد. فوکو باور دارد که درمانگاه‌ها در روزگار مدرن بر بنیان سخت معرفت‌شناختی بنا شده‌اند و آشکارا عزم جدائی افکندن میان خرد و نابخردی دارند. در کتاب انضباط و تنبیه، او اندیشه‌های خویش را در مورد قدرت با مطالعه روش‌های تنبیه

بزهکاران تکامل می‌دهد. در اینجا نیز فوکو نشان می‌دهد که جدا کردن بزهکاران از جامعه چیزی نیست جز محافظت شیوه‌های خردباورانه کنترل جامعه. فوکو این کنترل را ایده‌آل مدرنیته می‌خواند.

فوکو در مرحله دیگر از کار پژوهشی خود به مسئله جنسیت توجه می‌کند که در نهایت به نگارش چندین مقاله دربارهٔ هرمافرودیت‌ها (دوجنسی‌ها) و سه جلد کتاب تاریخ جنسیت می‌انجامد. فوکو نشان می‌دهد که چگونه جنسیت خلق می‌شود و چگونه در هر مرحله‌ای از تاریخ تعریف‌های گوناگونی پیدا می‌کند.

او در کتاب تاریخ جنسیت دوران جدید را دوران دیگری از سرکوب فزاینده می‌داند که همه اعمال، گفتارها و خواست‌هایی که با قواعد سختگیرانه و سرکوب‌گرایانه هماهنگ نبودند، به اجبار حذف و سرکوب می‌شوند. در حقیقت شیوه‌های کنترل اجتماعی از روش‌های مراقبتی و کیفری ماقبل مدرن به سمت مراقبت و نظارت فراگیر معطوف شد. در روابط سستی قدرت، ایجاد محدودیت به شکل برهنه و در قالب مجازات‌های عینی اعمال می‌شد که افراد آن را با تمام حواس درک می‌کردند. در شکل‌های جدید، قوانین و نهادهای قانونی وظیفه تسری تکنولوژی انضباط را بر عهده دارند.

افزون بر همه اینها، فوکو نظریه پرداز قدرت نیز بود. جمله معروف وی «قدرت همه جا هست» در واقع انکار نظریه‌های مارکسیستی و لیبرالی بود که قدرت را به سرمایه، دولت، سیستم سیاسی یا مانند اینها کاهش می‌دادند. وی به‌طور صریح می‌گفت که منظور وی از قدرت، مجموعه‌ای از نهادها یا مکانیسم‌های سیاسی و اجتماعی نیست. هر کجا که امور بر روندی به ظاهر «طبیعی» می‌گردند، درست همان‌جا قدرت حضور دارد. او در فصل‌های یکم و دوم از بخش چهارم جلد نخست تاریخ جنسیت که حاوی یکی از مهمترین بحث‌های تئوریک وی دربارهٔ قدرت است، به این موضوع می‌پردازد. فوکو می‌نویسد که قدرت همه جا هست، نه به خاطر آن که همه جا را در بر می‌گیرد، بلکه درست به خاطر آن که از همه جا برمی‌خیزد. از این رو، قدرت حوزه‌ای چندگانه است و در تغییر از مناسبات میان نیروهاست که هرگز به ثبات کامل نخواهد رسید.

او وجود قدرت و ستم را در اشکال مختلف پدیده‌ای همگانی می‌داند و هیچ جامعه‌ای را خالی از ظلم و ستم نمی‌یابد. در حقیقت دانش در دست قدرت قرار دارد و

از همین رو هم توانسته آن را معنی کرده و به کار گیرد. از این رو انسان‌ها همیشه زیر اعمال انوعی از قدرت و ستم زندگی می‌کنند. اهتمام اصلی فوکو تحلیل قدرت و چگونگی عمل آن در بخش‌های مختلف جامعه، حکومت و حتی علم بود. او قدرت را میراث بد قرن بیستم می‌داند که فاشیسم و استالینیسیم از نمونه‌های بارز آن بودند. او در تحلیل خود به این نتیجه می‌رسد که حقیقت همیشه همراه قدرت است و قانون، قدرت و حقیقت با هم ضلع‌های یک مثلث را می‌سازند که با انتظام خاصی عمل می‌کند.

فوکو پرسش از حقیقت را بار دیگر پس از نیچه مطرح می‌کند. پرسش از حقیقت نه به این معنا که حقیقت چیست بلکه به این معنی که اعتبار حقیقت از چه راهی به دست آمده است. به گمان او اراده معطوف به حقیقت، وجه آشکار اراده معطوف به قدرت است و چیزی جز آن نیست. اراده معطوف به حقیقت امروزه خود را از طریق برخی نهادهای علمی و تربیتی در جامعه تحمیل و تحکیم می‌کند. هر جامعه‌ای نظام ویژه‌ای دارد که با حقیقت خود در پیوند است و سیاست کلی خود را بر پایه آن حقیقت سامان می‌بخشد. نظریه سلطه فوکو به شدت از طرف برخی فلاسفه مورد نقد قرار می‌گیرد، چرا که او جامعه و سلطه را یکی فرض کرده و در جامعه چیزی جز سلطه را نمی‌بیند و آن را قابل تغییر نمی‌داند.

در این کتاب آقای دکتر لمکه به طرح و نقد و بررسی موضوعات مذکور در آثار فوکو پرداخته و در سه بخش اصلی؛ طبیعت‌شناسی قدرت، طرز تفکر حکومت و سیاست و اخلاق آن‌ها را مورد بررسی قرار داده و به این منظور آراء فوکو را در آثار انتشاریافته و نیافته‌اش مورد کاوش قرار داده است. توماس لمکه در سال ۱۹۶۳ در آلمان به دنیا آمد. او در رشته‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و حقوق در دانشگاه‌های فرانکفورت و پاریس تحصیل کرد. در سال ۱۹۹۶ دکتری خود را در رشته علوم سیاسی از دانشگاه گوته در فرانکفورت اخذ کرد. از سال ۲۰۰۲-۱۹۹۷ در دانشگاه پورتال با عنوان استاد در رشته جامعه‌شناسی فعالیت نمود و از سال ۲۰۰۲ با دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه فرانکفورت همکاری علمی دارد. محور اصلی تحقیقات او تئوری‌های اجتماعی، تئوری‌های سیاسی و جامعه‌شناسی سازمان‌ها می‌باشد. از جمله تحقیقات او عبارتند از: تحقیق درباره تغییر و تحولات تکنولوژی به مثابه جریان نهادینه‌سازی

(۱۹۹۷-۱۹۹۳)، کار تحقیقاتی مشترک با مدیریت پروفیسور زیگل با عنوان «تغییرات و کارکرد شکل‌های پاداش در بستر مفاهیم مدیریت و تولید جدید»؛ (سال ۱۹۹۵).
از توماس لمکه کتاب‌ها و مقالات علمی زیادی در زمینه‌های اجتماعی و اندیشه سیاسی به چاپ رسیده است. کتاب «طرز تفکر دولت مدرن» و «سازماندهی در جامعه جدید» از جمله آثار منتشرشده او است. وی عضو مؤسسه تحقیقاتی BIOS و همکار برخی مجلات علمی نیز می‌باشد.

ترجمه آثار انتقادی به ویژه اگر مؤلف با قلم گران خود بر پیچیدگی آن بیفزاید، کار دشواری است که به قدر توان در این ترجمه کوشش بر این بوده است ضمن رعایت تطابق ترجمه با متن و به کار گرفتن واژه‌های مناسب، از روانی و گویایی ترجمه کاسته نگردد و مفاهیم به طور مناسب به خواننده کتاب منتقل شود. هدف از انتخاب این اثر برای ترجمه، پس از ترجمه تعدادی از آثار فوکو توسط مترجمان و محققان و انتشار آن‌ها در کشور، نگاه جدید و انتقادی است که توماس لمکه به‌عنوان یک اندیشمند آلمانی به آثار متعدد فوکو در این کتاب داشته است که می‌تواند در کنار آثار ترجمه شده فوکو برای محققان مفید باشد. هر چند لمکه در برخی موضوعات از جمله انقلاب اسلامی ایران با بکارگیری واژه‌های منفی موضع‌گیری و قضاوت‌های سطحی نموده است، اما کتاب او از جهت گستره بررسی آثار فوکو قابل توجه است.
در پایان لازم می‌دانم از همکارانم سرکار خانم شمشادیان و سرکار خانم مریم اصغری و جناب آقای دکتر علی غضنفری که در ترجمه؛ تصحیح و ویرایش این کتاب بیشترین زحمت را کشیدند و هم چنین از ریاست محترم سازمان تبلیغات اسلامی به خاطر مساعدت‌هایشان صمیمانه تشکر نمایم. از همکاران خود در مرکز مطالعات بین‌المللی دینی دانشگاه تهران نیز به جهت مساعدت در بازخوانی و ویرایش متن تشکر می‌کنم.

دکتر یونس نوربخش

استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

بهار ۱۳۹۰

پی نوشت ها

1. Poitiers
2. Lycee Henri- IV .
3. Ecole normale superieure
4. Maison de France in Uppsala
5. Uppsala
6. Français
7. Genese und Struktur der Anthropologie Kants
8. Clermont-Ferrand
9. Michel Foucault, M.: Schriften in Vier Bänden. Dits et Écrits. Hg. von D. Defert u. F. Ewald, Band 1: 1954-1969, Frankfurt am Main, Suhrkamp, 2001.

پیشگفتار

این اثر به بررسی "تحلیل قدرت" میشل فوکو، فیلسوف و تاریخ‌پژوه فرانسوی می‌پردازد. در کانون این تحقیق مفهوم دولت^۱ قرار دارد که فوکو در درس‌گفتارهای عمدتاً منتشرنشده‌ی خود در سال‌های ۷۸ و ۱۹۷۹ در کالج دوفرانس آن را مطرح ساخته است. براساس منابع تاکنون ناشناخته‌ای که از آرشیو فوکو در پاریس به دست آمده است، تحقیق حاضر به این نتیجه می‌رسد که مسئله طرز تفکر در باره دولت^۲ بیانگر نقطه عطفی در تحلیل قدرت فوکو است. این تحقیق نه فقط کاستی‌های نظری سوژه و نقص ساختار نظری مباحث تحقیقات گذشته‌ی "فیزیک خرد قدرت" را تصحیح می‌کند، بلکه بیانگر حلقه‌ی رابطی میان "تبارشناسی دولت مدرن" و "تبارشناسی سوژه گی مدرن" می‌باشد.

بازسازی دیدگاه‌های حکومت نه فقط به دلایل نظری جالب توجه است، بلکه به واسطه‌ی تحولات عمیق اجتماعی حاضر، از روزآمدی سیاسی نیز برخوردار است. آثار فوکو درباره‌ی عقلانیت سیاسی لیبرال و نئولیبرال نشان می‌دهد که چگونه توانایی خودتنظیمی افراد و گروه‌ها با رسیدن به حداکثر منفعت اقتصادی و اهداف اجتماعی سیاسی گره خورده است. از این طریق رابطه‌ی درونی میان "زیست-قدرت (قدرت و تکنیک تنظیم زیست جمعیت)"^۳ و نژادپرستی، آزادی و امنیت، کاهش توانایی‌های دولت اجتماعی و تقاضای فراینده "مسئولیت‌پذیری شخصی" و "همت نفس" مشخص می‌شود. در عین حال تحلیل طرز تفکر دولت مدرن بر قوه‌ی مقاومت ممکن نیز اشاره دارد و به این ترتیب به ابزار مهمی برای "نقد خرد سیاسی" تبدیل می‌شود.

اولین نسخه این تحقیق در بهار ۱۹۹۶ در دانشکده جامعه‌شناسی دانشگاه یوهان ولفگانگ گوتسه فرانکفورت به‌عنوان پایان‌نامه دکتری در برابر (داوران: پروفیسور دکتر آلکس دمیرویک و پروفیسور دکتر یواخیم هیرش) ارائه شد. نوشته حاضر با اندکی تلخیص و تغییر در شیوه نگارش به چاپ رسیده است. متن کنونی متناسب با وضعیت و شرایط نشر، شیوه نگارش جدید زبان آلمانی تغییر داده شده است.

این تحقیق بدون تشویق و نقدهایی که از افراد بسیاری دریافت نمودم و تذکرات مفید در جمع‌آوری منابع، غیرقابل تصور است. به‌ویژه برای جمع‌آوری منابع از راول رابینو در برکلی آمریکا، جودیت رول در روم، ایو روس از مرکز میشل فوکو و ایزابل سروزیر از کتابخانه سالشوار در پاریس و هم چنین از پیتر میلر از دانشکده اقتصاد در لندن کمال تشکر را دارم. روبرت گستل، دانیل دفرت و ژاک دُنسیلو هم در توضیح محتوایی مسائل به من یاری رسانیدند. از خانه جوانان آلمان - فرانسه و آکادمی مبادلات علمی آلمان که با تقبل سخاوتمندانه مسائل مالی، باعث شدند بتوانم ماه‌های زیادی را در پاریس اقامت کنم و امکان تحقیق داشته باشم، نیز کمال تشکر را دارم.

اما به خصوص در اینجا می‌خواهم از همه کسانی که در مراحل مختلف این تحقیق مشارکت داشته و مسئولانه تک‌تک بخش‌های آن را مطالعه و تصحیح نموده‌اند، تشکر کنم. این افراد عبارتند از:

رونالد نُپ، توماس سابلوفسکی، هانس پتر کریز، گوئیدو فلهلتر، کارین وارینگو، تُمکه بونیش، ماتیاس ویزمار، کارین لُتر، راینر هارتل، ویلهلم رُسکام، توماس زایبرت، یوز کریستین مولر، آندرا تورت و به ویژه سلینا رودریگوئز درسر و آنت پراسل.

1. Regierung
2. Gouvernamentalität
3. Bio-Macht

قدرت مشرف بر حیات نیز ترجمه شده است

* «طرز تفکر دولت مدرن» به معنی «بینش و روش دولت مدرن» نیز بیان می شود، که به دلیل مناسب بودن «طرز تفکر دولت مدرن»، در ادامه متن از این تعریف استفاده می شود. (م)

مقدمه

تناقض‌نماها، تناقض‌ها، ابهامات- نظام گفتمان به مثابه گفتمان نظام

پذیرش اندیشه‌های فوکو حتی ده سال پس از مرگ او، با اختلاف نظر شدید رو به رو است. بویژه مفاهیم “تبارشناسی” یا “تشریح قدرت” که غالباً موضوع مباحث علمی و سیاسی بوده است که گروهی آن را تایید و گروهی دیگر به شدت انکار کرده‌اند. با توصیف این وضعیت بی‌تردید اولین نشانه‌اندیشه را مطرح کرده ایم؛ ظاهراً اندیشه‌های او هیچ‌کس را راحت نمی‌گذارد. شدت این درگیری نشان می‌دهد که کتاب‌های فوکو هدف مشخصی دارند و خوانندگان خود را به چالش فرا می‌خوانند. به نظر در این کتاب‌ها پرسش‌هایی مطرح می‌شوند یا در ذهن خواننده انتظار دریافت پاسخ‌هایی را بر می‌انگیزند که به همه مربوط می‌شود و هیچ‌کس را بی‌نصیب نمی‌گذارد.

این موضوع فقط تا حدودی ناشی از به روز بودن مفاهیم و موضوعاتی می‌شود که فوکو در باره آن‌ها نوشته است. مسئله فقط محتوای تاریخ جنون، پیدایش کلینیک، تولد زندان یا تاریخ جنیست نیست بلکه بیش از همه مفاهیم، زمینه‌ها و مسائل روش تحقیق مطرح است: چگونگی پرداختن فوکو به موضوعات و مفاهیم مورد نظرش و شیوه‌ی تنظیم و بررسی آن‌ها ما را برمی‌آشوبد و به موضع‌گیری تحریک می‌کند. کمتر نظریه پرداز می‌مانند فوکو توانسته است این چنین ماهرانه، مفاهیم را تفکیک کند. آثار او نقطه‌ی آغاز برای موضع‌گیری‌های غیرعادی و به ظاهر آشتی ناپذیر است:

از یک سو عده‌ای هستند که تجزیه و تحلیل قدرت فوکو را تداوم و ادامه‌ی تکامل ارزیابی‌های منتقدانه اجتماعی می‌دانند و هدف از آن‌ها را تجزیه و تحلیل سلسله مراتب

اجتماعی و فرایند حاکمیت سیاسی قلمداد می‌کنند: از این منظر کتاب‌های او فقط تحقیقات تاریخی نیستند، بلکه افزون بر آن، نگرش‌هایی مهم به کارکردهای عینی فرایند قدرت را فراهم می‌آورند. به جای بازسازی کامل از دیدگاه خاص موضوع‌های تاریخی دوره‌های گذشته، بیشتر ضرورت «تاریخ معاصر» (فوکو) مطرح می‌شود که ابزار مناسبی را برای برخورد با چالش‌های سیاسی-اجتماعی کنونی در اختیار ما می‌گذارد. چنین عملکردی نه فقط در ادعای فوکو با عنوان «نظریه به مثابه‌ی جعبه ابزار» مطرح می‌شود، بلکه علاوه بر این، بدلیل همکاری شخصی او با بسیاری از گروه‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی نیز به صورت مختلف بر آن تاکید شده است. این فعالیت‌های سیاسی، شامل حوزه‌ی گسترده‌ای از نهادهای ضد نژادپرستی تا گروه کسب اطلاعات در باره‌ی اوضاع زندان‌ها، تا کمیته حمایتی برای آوارگان ویتنامی، یا مشارکت در گروه همبستگی برای اتحادیه‌های کارگران لهستانی را در بر می‌گیرد. در عین حال، فوکو در بررسی انتقادی آثار روشنفکران سهم داشته است و او به این وسیله مفهوم سیاسی تولید، سازماندهی و توزیع دانش را بررسی کرد. از این دیدگاه به نظر می‌آید «تبارشناسی قدرت» به آن سنت نظریه‌ی اجتماعی انتقادی نزدیک تر است، که هدف آن تحلیل و نقد مناسبات حاکمیت اجتماعی است.

از طرف دیگر، عده‌ای هستند که نیروی بالقوه‌ی منتقدانه و مقصد سیاسی آثار فوکو را فهرستی بلند از مسائل حل‌ناشدنی می‌دانند. آنان می‌گویند شیوه‌ی نگرش به امور در این جا به گونه‌ی دیگری است. فوکو می‌خواهد فعال سیاسی باشد، ولی بنای این تعهد و احساس مسئولیت، از آثار تحقیقاتی او استنباط نمی‌شود. در واقع تحلیل قدرت مجموعه‌ای از پرسش‌های روش شناختی و هنجارمند را مطرح می‌کند که به راحتی نمی‌توان پاسخی برای آن‌ها یافت. واقعیت مشکل این است که نقاط ضعف نظری فوکو برای نقد سازوکارهای قدرت مدرن کمتر مناسب است و به جای، آن، هرگونه امکان نقد ذاتی اش را نیز ناممکن می‌کند. دلیل آن در شکل مفهوم قدرت نهفته است. این گروه می‌گویند این مفهوم به قدری فراگیر بیان شده است که در آن امکان وجود جامعه بدون روابط قدرت تصور ناپذیر است. فوکو دو مفهوم ناهماهنگ قدرت را با هم می‌آمیزد: قدرت به مثابه‌ی شرط موجودیت جامعه و قدرت به مثابه تقارن اجتماعی. در کنارهم قرار دادن علایق نقادانه و موقعیت بی‌طرفانه «مفهوم قدرت»

در یک سری تناقض‌نماها، تناقض‌ها و ابهامات کار وی نمود پیدا می‌کند و در نتیجه بدان می‌انجامد که نقد فوکو نتواند ادعای آن‌ها را منصفانه توجیه کند.

در این مورد مسئله کمتر به قطب‌بندی ساده‌ای که در آن یک حزب در برابر حزب دیگر قرار می‌گیرد، مربوط می‌شود، برعکس خط انفصال خیلی روشن نیست. از طرفی اغلب آن‌ها همان نظریه‌پردازانی هستند که بر مزیت منتقدانه آثار فوکو و هم بر مسائل دربرگیرنده آنتاکید می‌کنند و از طرف دیگر ظاهراً همان ابزارهای تحلیلی، امکان درک عمیقی از موفقیت جریان قدرت را نیز فراهم می‌آورند و هم در عین حال موجب می‌شوند که نقد آن‌ها غیرمتداول و ناموجه به نظر آیند.

این وضعیت عجیب، نقطه‌ی آغاز این تحقیق را مشخص می‌کند: اما بر این اساس چگونه ارزیابی‌های کاملاً متفاوت و تا اندازه‌ای مخالف و مغایر با یکدیگر، در آثار فوکو ممکن بودند؟ این دوگانگی‌ها در کتاب‌های فوکو از کجا ناشی می‌شوند؟ تحلیل قدرت فوکو هم در مباحث زیربنایی ایدئولوژیکی حاکمیت اجتماعی و هم در پرسش نظری نژادپرستی جایگاه ویژه‌ای دارد: نظریات او به همان اندازه که به مباحث مربوط با توسعه مارکسیسم غربی نزدیک شده، وارد مباحث مردسالارانه فمینیستی هم شده است. در عین حال دقیقاً سهم او، در نقد مناسبات قدرت اجتماعی است که مورد انکار واقع شده است. هر چه من ذهن خود را بیشتر بر روی این پرسش متمرکز می‌کنم، یافتن پاسخ آن نیز ضروری‌تر می‌شود، اما خیلی زودتر باید تشخیص می‌دادم که پاسخی که به دنبال آن بودم، در “جابه‌جایی مسئله قرار داشت.

(۱) بحث درباره‌ی دلالت‌های سیاسی تحلیل قدرت فوکو قبل از هر چیز در فضای انگلو-آمریکایی مطرح شد.^۱

نانسی فریزر در اوایل دهه‌ی هشتاد در یک سری از مقالات نسبت به تنش خاصی در آثار فوکو توجه نشان داد. تنشی که او آن را در دلایل همه‌جانبه‌ای روشن ساخت. بر این اساس فریزر معتقد است که تحلیل‌های فوکو از غنای کاربردی برخوردار است و توضیح نحوه‌ی تأثیر سازوکار قدرت مدرن که توسط وی صورت گرفته، بسیار ارزشمند است. امتیاز تبارشناسی که توسط فوکو مطرح شده است، در نظریه‌ای نهفته است که هم خصوصیت بدون مرکز قدرت و هم خصلت مولدی فرآیند قدرت را مورد بررسی قرار می‌دهد و هم نگاه تحلیل‌گرایانه بر مفهوم فیزیک خرد و روش‌های روزمره را

ممکن می‌سازد. نتیجه مستقیم اتخاذ این تدبیر نظری می‌تواند این باشد که آن‌ها می‌توانند حدود تلاش‌های روشنگر ایدئولوژیکی، اقتصادی و دولت محور را مشخص‌تر سازند. اهمیت فوکو نیز در این است که وی برای بررسی پدیده‌هایی مانند جنسیت، خانواده، مدرسه، پزشکی و غیره به مثابه پدیده‌های سیاسی، اساس مفهومی و تجربی را ارائه می‌کند (فریزر ۴۴-۴۲، ۱۹۸۱).

از طرف دیگر دستاورد مسلم نگارش تبارشناسی تاریخ‌نویسی صرفاً معطوف به تصمیمات مقدماتی روشی مهمی می‌شود:

تعلیق پرسش‌های اصولی، که تمایز میان شکل‌های مشروع و غیر مشروع قدرت را اجازه می‌دهند، بنا بر نظر فریزر همان خط مشی‌های روشمند هستند که توصیف ارزشمند تجربی و سیاسی شکل‌های قدرت مدرن را ممکن می‌سازند و در عین حال با مسائل اصولی هم به گونه‌ای تنگاتنگ مرتبط شده‌اند. ادعای او این است که فوکو در هیچ کجا مشخص نمی‌کند در کدام محدوده مسائل اصولی را جدا می‌سازد، آیا او تنها فضاهای معتبر نظریه سیاسی لیبرال را مطرح می‌کند یا صرفاً با پرسش‌های اثبات شده، آن‌ها را نقض می‌کند؟ کاملاً مشخص نیست که آیا فوکو تنها به نفی یک موضوع مشخص و کاملاً محدود شده بسنده کرده یا این که استثنائاً هرگونه تحقیق موجهی را رد می‌کند و از یک نسبت‌گرایی فرهنگی اخلاقی جانبداری می‌کند (فریزر ۳۷-۳۵، ۱۹۸۱).

از این جهت برای فریزر مسئله اصلی این گونه مطرح می‌شود: «او چگونه از حذف موقت مسئله‌ی مشروعیت قدرت مدرن به نقد مسئولانه قدرت مشرف بر حیات می‌رسد؟» (فریزر ۴۷ و ۱۹۸۱). در واقع انتخاب مفاهیم (جامعه منضبط، مجازات زندان، حاکمیت، اطاعت) نشان می‌دهد که تحلیل قدرت فوکو هر چیزی می‌تواند باشد، آلاً موضوعی خنثی و بی‌ارزش. اما از طرف دیگر برای فوکو پرسش‌های اصلی سیاسی بدون پاسخ می‌ماند: «چرا مبارزه بر اطاعت محض ترجیح داده می‌شود؟ یا چرا باید در برابر حاکمیت مقاومت شود؟» (فریزر ۸۲/۸۳؛ ۱۹۸۵؛ فریزر ۴۸-۱۹۸۱)

برای یافتن پاسخی به این پرسش‌ها تجدیدنظر در معیارهای معتبر و پذیرفته شده، ضروری به نظر می‌رسد. فریزر گاهی از این نیز فراتر می‌رود: نقد اجتماعی نباید صرفاً بر نقدهایی که عملکردهای خوب و بد را از هم تفکیک می‌کنند، تأکید کند، بلکه باید شکل قابل قبول و غیر قابل قبول مقاومت را نیز ارائه کند و مجاز نیست صرفاً بر این

موضوع که چه تغییراتی ممکن می‌باشند، تمرکز کند، بلکه بایستی شکل مورد قبولی از این تغییرات را هم ارائه کند. اصرار فریزر بر این است که تنها در برابر پس زمینه‌ی امکانات جایگزین یا امکانات بهتر نقد نظری است که می‌تواند تأثیر سیاسی آن‌ها را شکوفا سازد ولی او دقیقاً اثری از این تصورات جایگزین در نوشته‌های فوکو نمی‌یابد: «من در نوشته‌های فوکو نه اشاره‌ای به هنجارهای جانشین می‌یابم و نه نقطه‌ی اتکایی برای تفسیر و تطبیق در چهارچوب جدید پُست لیبرال مثلاً برای حاکمیت، پیروی، اطاعت و غیره.» (فریزر ۴۸، ۱۹۸۱). نقد زیست-قدرت در ارتباط با نبود هرگونه تصویر جایگزین به موقعیت متضادی می‌انجامد: فوکو در مورد حکم‌های سیاسی معتبری که دائماً بیان می‌کند (یعنی مثل این که انضباط «بد» می‌باشد)، نمی‌تواند هیچ‌گونه توضیحی بدهد و آن‌ها را توجیه کند (فریزر ۱۹۸۳؛ هم مقایسه شود: فریزر ۶۸/ ۶۷، ۱۹۸۵).

تنها فریزر نیست که در مورد آثار فوکو چنین نظری دارد، بلکه چارلز تیلور هم در برخورد خود با این اثر به خصوصیت متضاد آن اشاره می‌کند (تیلور ۲۳۴؛ ۱۸۸، ۱۹۸۴). به عقیده او از طرفی به نظر می‌آید تحقیقات فوکو خود را در درون سنت یک نظریه نقادانه اجتماعی جای داده‌اند، چرا که به نوعی تحلیل و نقدی از مناسبات اجتماعی معاصر را مطرح می‌کنند، ولی از طرف دیگر وی تصور هر چیز هنوز تحقق نیافته یا خوب سرکوب شده‌ای را رد می‌کند و می‌خواهد «ظاهراً از نتایج بدیهی فاصله بگیرد. انکار یا غلبه بر چنین اوضاعی مطمئناً نتیجه خوبی به همراه خواهد داشت» (تیلور ۸۸، ۱۹۸۴). در واقع آثار فوکو دیدگاه‌های مهمی را در سیاست مدرن اجازه می‌دهد و حتی تحلیل‌های او در موضوعات چالش‌برانگیز روز نیز مطرح شده‌اند. اما مشکل در این است که فوکو، موضع‌گیری بی‌طرفانه نیچه در مقابل سیستم‌های مختلف قدرت را می‌پذیرد و به این ترتیب ارزیابی‌هایی که از تحلیل‌های او نشأت گرفته‌اند، ظاهراً بی‌طرفانه هستند (تیلور ۲۹۴، ۱۹۸۴).

تیلور هم مانند فریزر، دلیل بی‌طرفی معتبر را به‌طور ویژه، در نحوه فهم مفهوم قدرت، که نه بر آزادی و نه بر حقیقت استناد داده شده، می‌بیند. اما به هر حال درک این موضوع برای تیلور واقعاً غیرممکنی است: «با این همه ایده قدرت یا حاکمیت مستلزم ایده‌ی زور و اجبار است، که به وسیله افعال انسانی فراهم می‌شود، که بر هر کسی اعمال می‌شود و در موارد دیگر، مفهوم قدرت هر گونه اهمیتی را از دست می‌هد (تیلور ۲۲۰،

(۱۹۸۴). سخن از قدرت نیز زمانی مفید واقع می‌شود که حرص و علائق، نظرات و مقاصد آن که قدرت در مورد آن‌ها اعمال می‌شود، بتوانند هم متمایز شوند. از آن جایی که مطابق نظر تیلور تحقیقات فوکو دیگر نمی‌توانند خصوصیت اجبار قدرت را مطرح کنند، آن‌ها ویژگی انتقادی‌شان را از دست می‌دهند. تحقق این امر مستلزم این است که درباره‌ی انقی وضعیتی موجود، دیدگاه مثبتی گشوده شود که در آن نقاب برداشتن از روی حقایق نه فقط به بی‌ثباتی مناسبات قدرت، بلکه به شکل‌های جدید، (آزاد) و کمتر اجباری جامعه بیانجامد (تیلور ۳۷۸/۳۷۹، ۱۹۸۵؛ تیلور ۲۲۶/۲۲۷، ۱۹۸۴).

اما این دیدگاه فوکو بسته است. گرایش او به نیچه به «نسبیت‌گرایی واحد و یکپارچه» (تیلور ۲۳۲، ۱۹۸۴) می‌انجامد که می‌بایست هر گونه ادعای آزادی‌خواهی را تکذیب کند، زیرا هر رژیم قدرت که حقیقت‌ویژه‌ای را تولید می‌کند، نمی‌تواند تغییر را فقط به‌عنوان خط مشی اصلاحات در داخل یک رژیم تعریف کند، بلکه می‌تواند به آن به مثابه پلی برای عبور از یک رژیم به رژیم دیگر فکر کند. اما در این مورد هم هیچ جایی برای امیدواری وجود ندارد. تغییر از یک رژیم به رژیم دیگر هیچ منفعی (از آزادی یا حقیقت) را با خود به ارمغان نمی‌آورد، چرا که این مفاهیم با یکدیگر قابل‌مقایسه نیستند و باید در یک زمینه‌ی جدیدی بازتعریف شوند. سرانجام مشخص می‌شود که پذیرش این امر عواقب پوچی را به همراه دارد و آن این است که فوکو دیگر نمی‌تواند اظهار کند که آیا او بیشتر مایل است در سلسله چینی سانگ زندگی کند، یا به‌عنوان رعیت در بابل باستان یا به‌عنوان آمریکایی قرن بیستم؟ (تیلور ۳۸۳، ۳۸۲، ۱۹۸۵، تیلور ۲۳۲، ۱۹۸۴).

میشائیل والتسر هم به «معرفت‌شناسی سیاسی» فوکو علاقمند است. او نیز مانند فریزر و تیلور به وجود یک ناهماهنگی (والتسر ۶۵، ۶۴، ۱۹۸۴) در مواضع فوکو اشاره می‌کند و معتقد است که فوکو به مقاومت فرا می‌خواند، بدون آن که توضیح دهد چگونه این مقاومت باید به وجود آید و این که کدام شکل را او باید بپذیرد. مشکل در درون نسبیتی است که فوکو مطرح می‌کند؛ نسبیتی که نقد، او را از هرگونه پایه و اساسی تهی می‌سازد: «فوکو معتقد است که حقیقت به ابزار برای تحقق‌اش وابسته است و دانش نیز، به زور و اجبارهای که آن را تولید می‌کنند. پس هیچ موضع مستقل و هیچ امکانی که بتواند اصول انتقادی را تکامل دهد، وجود ندارد» (والتسر ۶۴، ۱۹۸۶).

تزو فوکو در مورد این که هیچ دیدگاه بی طرفی وجود ندارد که بتوان از آن انتقاد کرد، بلکه هر جناحی همواره به جریان‌های قدرت متصل است، او را نیز مانند والتسر سرانجام به نوعی بازی انتخاب آنارشیستی می‌کشاند. اما بر خلاف آن دسته از آنارشیست‌هایی که در از بین بردن رژیم قدرت، به بازسازی سوژه آزاد و مستقل توجه دارند، فوکو خود این دیدگاه اُتوپایی را مسدود می‌کند. از آنجایی که زنان و مردان همیشه حاصل جمع قوانین و انضباط هستند، اهداف متصور یک فردیت آزاد نقض شده است.

«از این جهت ابطال و لغو رایکال فوکو کمتر هرج و مرج گونه و برعکس بیشتر نهیلیستی است. پس بر اساس دلایل او، هیچ چیزی که بتوان انسان‌گرایانه نامید، یا اصلاً باقی نمی‌ماند، یا از قواعد جدید تشکیل می‌شوند که مطابق نظر فوکو نمی‌توانیم از آن‌ها انتظار داشته باشیم از اصول و قواعد قبلی که همواره با آن‌ها زندگی می‌کردیم بهتر باشند. سرانجام او برای ما امکان کمتری برای فهم این که چه چیزی می‌تواند «بتر» نامیده شود، باقی می‌گذارد (والتسر ۶۱، ۱۹۸۶).

والتسر نظریه سیاسی توماس هابز را دنبال می‌کند و همان‌گونه که برای وی نهادینه کردن حاکمیت، شرط لازم و حیاتی برای وجود جامعه است، بر همین اساس هم برای فوکو «انضباط برای جامعه مدرن» امری غیر قابل چشم‌پوشی می‌باشد. اما از آنجا که فوکو به هر حال انضباط را در هر شکل ممکن رد می‌کند، برای او کمتر از هابز، وجود و یا عدم وجود حقوق یا کارکرد دقیق سیستم سیاسی، تفاوتی در ارزشیابی آن‌ها ایجاد می‌کند: دیکتاتوری توتالیتری، مانند دموکراسی لیبرال، که هر دو به آن رجوع می‌کنند، تنها دو شکل متفاوت یک جامعه انضباطی هستند. هم چنین از نظر والتسر غیبت آشکار معیارهای معتبر و پرمحتوا، «ضعف‌های مصیبت بار» (مقایسه شود: والتسر ۲۸۶-۱۹۸۸، ۲۶۱) نظریه سیاسی فوکو به شمار می‌آیند.

ریچارد برنشتاین در مقاله خود درباره فوکو، جایگاه و شکل نقد در آثار فوکو را، به‌طور ویژه مورد توجه قرار می‌دهد. او در مقایسه‌ی یک سلسله از موضوع‌های مرتبط به هم، سعی می‌کند در استدلال مجزایی، مقصود انتقادی فوکو را مشخص ساخته و در عین حال هر کدام از موضوعات پیچیده ذکر شده و مسائل لاینحل سیاسی - اخلاقی را نیز که از پرسش‌های فوکو ناشی می‌شوند، تکمیل کند. با وجود مواضع اولیه او در دفاع

از اندیشه‌های فوکو در مقابل فریزر و تیلور، دست آخر وی نیز به این نتیجه رسید که فوکو شمار زیادی از مسائلی را که خود مطرح کرده بود، نتوانسته حل کند و در اثبات اصولی هر یک از موضع‌گیری‌ها از لحاظ جنبه نظری با شکست روبه رو شده است. در واقع فوکو امکان جدید نقد را می‌گشاید و فعل و انفعالات پیچیده‌ای از سازوکارهای قدرت را به تصویر می‌کشد و با نشان دادن حدود مفاهیم نظری سنتی، ما را مجبور می‌کند از اعتقاداتی که به آن‌ها عادت کرده بودیم جدا شویم: «این همه نقص و محدودیت یک چنین اثر فکری بدیهی است. با وجود این، مسائل مهم حل نشده‌ای باقی می‌مانند که همه پیرامون منظر اخلاقی - سیاسی دور می‌زنند و هر کدام نقد خود را می‌طلبند» (برنشتاین ۱۹۸۹، ۴۲۴).^۲

مسائل موجود در مباحث آنگلو ساکسن درباره روابط و دلالت‌های اصولی آثار فوکو، دریافت جامعه‌شناسانه و فلسفی آلمانی را هم تعیین می‌کند.^۳ دائماً شاهد هستیم که به «بی‌اساس بودن» (انگلر ۸۸۲، ۱۹۹۰) نقد قدرت و این که نمی‌تواند اساس خود را تضمین کند، اشاره می‌شود. از طرفی بر غنا و وضوح تحلیل فوکو تأکید شده، اما از طرف دیگر احتمال می‌رود که به دست آوردن دقت عمیق در تشخیص معضل، تنها از طریق چشم‌پوشی بر ارزیابی‌های اصولی دست یافتنی باشد. سرانجام فوکو به دلیل موقعیت نظری از قبل انتخاب شده، از «اصول اساسی واحد» (فینیک‌آتیل ۸۸، ۱۹۹۰؛ فینیک‌آتیل ۶۴، ۱۹۸۰) یا «متافیزیک قدرت» (برویر ۳۲۴، ۱۹۸۷) حمایت می‌کند. تناقض آمیزی فوکو در هم‌روی عجیب نظریه شناخت راست‌گرایانه و عمل چپ‌اش (مونستر ۴۲، ۱۹۸۲) روش‌های نظری او رادر موازات هم قرار می‌دهد: این امر نتیجه سازوکارهای قدرت است و تأثیرات و نفوذ آن را به همراه دارد. در نتیجه فوکو نیز نمی‌تواند سوژه‌های مقاومت و معیارهای نقد را اثبات کند: و در نتیجه نظریه او غیرمنطقی و غیر انسان‌دوستانه می‌شود.

چالش آلمانی با فوکو به وسیله تفسیر هابرماس و تحت تأثیر فلسفه فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم شکل خاصی را به خود گرفت. در عین حال ارزیابی هابرماس در سطح مباحث بین‌المللی بسیار با اهمیت بود. نقد او بر تحلیل قدرت فوکو، که در دو بخش از کتاب وی با عنوان گفتمان سیاسی مدرنیته به چاپ رسیده است، از این جهت یکی از مؤثرترین و با نفوذترین نقدها است.^۴

هابرماس به بررسی روند بازسازی پیشرفت عقلانی فوکو از اولین کتاب او تا «تاریخ جنسیت» اقدام می‌کند. در مرکزیت نقد او اتهام به کمبود خودارجاعی تحقیق نظری فوکو مطرح می‌شود: «فوکو تبارشناسانه اش در مورد تاریخ شناسی، تبارشناسی فکر نمی‌کند (هابرماس ۱۹۸۵/۳۱۶). استدلال هابرماس بیشتر روی تناقض موجود متمرکز می‌شود که فوکو را از آن گریزی نیست، چرا که او از یک طرف از منظر علوم انسانی قدرت را نقد می‌کند، از طرف دیگر برای تبارشناسی می‌بایست معیارهای علمی را به کار گیرد، یعنی باید برای نقد از ابزار خود خرد استفاده کند. طرح ناقص موضوع موقعیت، طبق نظر هابرماس ارزش نظری بسیار بالایی دارد: «حال‌گرایی»، «تسبیت‌گرایی» و «حزب‌گرایی» نتایج نوعی تاریخ نویسی انتقادی است که نمی‌توانند از افق دید خود فراتر روند و از اساس معتبری برخوردار باشند. سرانجام قصد منتقدانه‌ی فوکو در «رد نسبی خود» باقی مانده و در نوعی «سوژه گی مطلق یا کامل» محصور شده و خاتمه می‌یابد (هابرماس ۳۲۴ و ۳۳۰، ۱۹۸۵).

در واقع باید نقد تبارشناسی فوکو، پاسخ پرسش‌های ساده سیاسی را دنبال داشته باشد. تحت شرایط اولیه نظری فرض شده، او پاسخ این سؤال را به ما بدهکار است که چرا به جای اطاعت از قدرت معاصر که مانند خون در رگ‌های جامعه مدرن در جریان است، باید در مقابل آن مقاومت کنیم؟ (هابرماس ۳۳۳، ۱۹۸۵). از طریق مواجهه‌ی نظام‌مند مناسبات قدرت، تولید دانش و روش‌های سوژه گی، مفهوم قدرت به نحوی توسعه یافته است که محتوای انتقادی او را برانگیزد: انگیزه برای تغییر کجاست، وقتی که هر قدرت فقط یک قدرت جدید را برمی‌انگیزد و هر خلاف قدرت، خود دائماً در افق قدرت حرکت می‌کند؟ این یک «موضع‌گیری متناقض پوزیتیویستی (مثبت‌گرایی)، و ادعایی انتقادی است» (هابرماس ۳۱۸، ۱۹۸۵)، که مشابه اقدام نظری فوکو است: به همان اندازه یا حتی کمتر از علوم انسان‌شناسی علم «تبارشناسی» نیز بدون دخالت تأثیرات قدرت، اقدام به سازش کاری می‌کند. به‌طور خلاصه: فوکو خود را در «موقعیت متناقضی» گرفتار می‌کند؛ این امر هنگامی محقق می‌شود که او نقد قدرت را برای تحلیل حقیقت به گونه‌ای در تضاد قرار می‌دهد و در این زمان دیگر از سطح ملاک‌های معتبر و اصولی که او می‌بایست آن را اقتباس می‌کرده، دور می‌شود (هابرماس ۱۹۸۴).

اما هابرماس نه تنها صرفاً رد نظری فوکو را مد نظر دارد، بلکه در عین حال «نظریه قدرت» برای او مفهوم سیاسی برجسته‌ای را نیز دارد. در واقع او، تنها سرزنش فوکو را به خاطر تناقضات موجود در موضع‌گیری‌اش کافی نمی‌داند. به این دلیل که فوکو همان گونه که هابرماس هم به درستی تشخیص داده است، به این تناقض‌ها «آگاه» است: «او این دوراهی را می‌بیند، «هم چنین» بدون تطمیع، این تناقض‌ها را ضمانت می‌کند» (هابرماس ۳۲۵، ۳۳۰؛ ۱۹۸۵، ۳۲۷). آن چه که هابرماس به فوکو ایراد می‌گیرد، علاوه بر تناقض‌ها، شیوه برخورد وی با این امور است. این که فوکو بر تناقضات خود پافشاری می‌کند (هابرماس ۱۹۸۴)، این امر نه فقط از لحاظ نظری باعث سلب صلاحیت وی می‌شود، بلکه این شکل از نقد طبق نظر هابرماس، از نظر سیاسی هم خطرناک است، چرا که سعی می‌کند نقد فعلی را بر معیارهای زیباشناختی به جای معیارهای عقلانی بنا کند و خود را به‌عنوان نوعی «بی‌منطقی اعتراف شده» ثابت کند (هابرماس ۳۲۷، ۱۹۸۵).

از این جهت پروژه آزادی‌بخش فوکو عواقب سیاسی ارتجاعی‌ای را موجب می‌شود که طبق نظر هابرماس جایی را در ردیف «محافظه‌کاران جوان» تضمین می‌کند که مبارزه علیه جامعه مدرن را بر پایه احساس، تجارب خود و تدبیر کردن هدایت می‌کنند و در فرانسه هم از بالای تا به دریدا می‌رسند (هابرماس ۱۳/۱۴، ۱۹۸۱). آثار فوکو کمتر بر پایه سنت روشنگری متمرکز شده است، بلکه برعکس انگیزه‌های شناخته شده خلاف روشنگری را می‌پذیرد و روی هم رفته در حالی که پیچیدگی و ابهام آن را به همراه مفهوم قدرت خودکامه هموار می‌سازد، به نقد مدرنیته نیز کمک می‌کند (هابرماس ۳۴۳، ۳۴۱، ۱۹۸۵). وخامت آشکار شرایط نقد خرد و عمومیت یافتن مفهوم قدرت نزد فوکو، هابرماس را به سوی روند اقتصادی سیاسی روشنفکرانه در فرانسه بعد از ماه می ۱۹۶۸ می‌کشاند. گزینه‌های نظری به صورت واکنش بی‌مورد در مقابل نتایج ناامیدکننده شورش بعد از ماه می و جنبش‌های پس از آن تفسیر می‌شدند: «علائم شورشیان چپ» (هابرماس ۳۰۲، ۱۹۸۵).^۵

آکسل هُنت در کتاب خود با عنوان نقد قدرت، یکی از مهم‌ترین تحقیقات نگرشی قدرت فوکو را ارائه داده است. نقطه آغاز تحقیق او عبارت است از: مسائل نظری اجتماعی نظریه منقدانه آدورنو و هورکهایمر، که در تاریخ فلسفه بر پایه مدل تحلیل، جهت‌یافته و بر پایه سلطه طبیعت فرآیندهای تمدن پایه‌ریزی شده‌اند. وی آثار فوکو و

هابرماس را به عنوان دو فرصت تحقیق متفاوت و جداگانه‌ای می‌بیند که معضلات و مسائل دیالکتیک روشنگری را می‌پذیرند و در عین حال ابهامات آن‌ها را نیز حل می‌کنند. هر دو نظریه در راستای مدل اجتماعی جهت‌گیری شده‌اند، که آن را نیز البته از زوایای مخالف بدست آورده‌اند. درحالی‌که فوکو بر امور راهبردی و پارادایم مبارزه تأکید می‌کند، هابرماس از روابط جمعی و مدل تفاهم جانبداری می‌کند.

هئیت در واقع دو اثر را به عنوان دو تحقیق رقیب، اما نه لزوماً هم سطح تحلیل می‌کند و جهت‌گیری‌های متفاوت آدرنوسو، فوکو و هابرماس را از منظر یک روند توضیحی گام به گام تحلیل‌گرایانه، به عنوان «مراحل بازتابی یک نظریه اجتماعی نقادانه» می‌بیند. هئیت به شیوه هِگلی، سیر نوعی پیشرفت نظری را مدل برداری می‌کند که از آدرنوسو به فوکو و تا به هابرماس ادامه دارد. آدرنوسو زمینه عینیت جامعه را بسته و محدود باقی می‌گذارد و فوکو به فهم ناقصی از جامعه کفایت نمی‌کند. ابتدا «نظریه رفتار جمعی» هابرماس بود که تثبیت کرد، صرف نظر کردن از معیارهایی که بتوان به وسیله آن‌ها نقد از الگوی سرمایه‌داری اجتماعی کردن را ثابت کرد، دیگر به صلاح نیست (هئیت ۳۳۳، ۱۹۸۵).

نظیر هابرماس، هئیت هم به «تناقض گمراه‌کننده‌ای» در آثار فوکو اشاره می‌کند: «در حالی که کل محدوده ساختار تحقیقات تاریخی او از اعتقادات اخلاقی پابرجاست، (که بایستی برای اعتبار کلی آن‌ها هم تبلیغ شود)، به محض این که نظریه به گونه‌ای نظام‌مند ارائه شود، دیگر حتی اثری از آن هم یافت نخواهد شد» (هئیت ۱۶، ۱۹۹۰). فوکو در «پیچیدگی‌های نقد خرد خودکامه» چه در ارزیابی هئیت و چه در ارزیابی هابرماس خود را با مشکلی رودررو می‌بیند که در آن مورد اتفاقاً آدرنوسو هم با او اتفاق نظر دارد» (هئیت ۱۳۷، ۱۹۹۸). در نتیجه فوکو نه از عهده توجیه ابهام روند عقلانیت مدرن برآید و نه قادر به ارائه توجیهات نظری در مورد ظرفیت عقلانی است. سرانجام او نیز مانند هابرماس درمی‌یابد که فوکو دیگر قادر به پایه‌گذاری تعهدات سیاسی نیست. اما هئیت برخلاف هابرماس به این تمایز آشکار، به مثابه نتیجه نوعی رد نسبی خود نمی‌نگرد، بلکه به آن بیشتر به مثابه محرک زمینه مبارزه در برهه قاطعی از جامعه می‌نگرد. از آنجایی که مدل کاربردی و استرژیک او توافق‌های معنی‌دار و معتبری (نظیر هنجارهای حقوقی، دستورات اخلاقی و غیره) را به وسیله تعریف ناممکن